قرآن در روزگار نو

نوشتهٔ :

مصطفی حسینی طباطبائی

بنام خداوند بی همتا

قرآن در روزگار نو

مجلّهٔ « فراراه » برایَ مصاحبه با چند تن از قرآن پژوهان ،پرسشهایی را فراهم آورده است که درخور اهمّیت و تأمّل‌اند . صاحب این قلم که توفیق شرکت در آن مصاحبه ها را نداشت به « پاسخِ نوشتاری »روی آورد و با اذعان به اینکه همهٔ آن سؤالات را در خلال یک مقاله نتوان جواب گفت ، به بحث از اوّلین پرسش پرداخت :

صورت سؤال چنین است :

« قرآن حدود ۱/۵ هزارهٔ قبل نازل شده است . جهان و جامعهٔ امروزی نسبت به گذشته ، تحوّلات و تفاوتهای بنیانی فراوانی پیدا کرده است .بازگشت به قرآن چگونه می تواند پاسخگوی جدّی مشکلات و مسائل امروزی باشد ؟ پس چه نیازی به قرآن هست و چه انتظاری از آن می رود ؟ »

پیش از هر چیز باید به تحلیل پرسش مزبور بپردازیم و اجزای آنرا در پیوند با قرآن کریم بررسی نماییم و هر کدام را به نوبهٔ خود مورد بحث قرار دهیم . بنابراین می‌پرسیم : آیا تحوّلات و تفاوتهایی که در جهان و جامعهٔ امروزی پدید آمده است با کدامین بخش از آموزه های قرآنی تعارض دارد ؟ قرآن مجید از ایمان به خداوند ، ایمان به رستاخیز ، ایمان به وحی پیامبران ، امور اخلاقی ،احکام حقوقی و... سخن می‌گوید ، تحوّلات اجتماعی کدام بخش از این تعالیم را نفی می‌نماید ؟!

اگر ادّعا شود که گذشت زمان ، موجب انکار « مبدأ جهان » شده است ، این ادّعا پذیرفته نیست بویژه که قرآن کریم در اثبات آفریدگار گیتی ، روش فلاسفهٔ قدیم را دنبال نمی‌کند و از مباحث انتزاعی مانند **مفهومِ وجود و أصالتِ وجود و تشکیکِ وجود و ممکن الوجود و واجب الوجود** و... که حکیمان سَلَف به بحث از آنها سرگرم بودند ، سخن به میان نمی‌آورد تا بتوان گفت که فلسفهٔ جدید رخنه

در ارکان این مباحث افکنده است ! قرآن نشانه‌های علم و قدرت را در طبیعت ارائه می‌دهد و ادّعا دارد که در جهان محسوس ، تدبیری حکیمانه بکار رفته است ، سپس از مخالفان خود (مشرکان) می‌پرسد : **مَنْ يُدَبِّرُ الأَمْر** ؟ (یونس / ۳۱) « تدبیر کننده این امور کیست ؟ » . چنین روشی که پایه الاهیّات قرآنی بشمار می رود ، امری نیست که طبیعت شناسیِ نوین ، آنرا انکار کند و گذشت روزگاران از اهمیّتش بکاهد بلکه هر پرده‌ای که از ظواهر طبیعت برداشته می‌شود و نظم پیچیده‌تری در باطن آن مشاهده می‌گردد ، اعتبار این دلالت افزایش می یابد . در میان فیلسوفان غرب امانوئل کانت ، برجسته‌ترین نقّادی است که به براهین وجود خداوند ایراد گرفته اما همین کانت در برابر « برهان علّتِ غائی » که از نظم و هدفداری در طبیعت مایه می‌گیرد ، سر تعظیم فرود آورده و می‌نویسد : « **جهان چنان صحنه پهناوری از تنوّع و نظم و هماهنگی و هدفیابی و زیبایی است که باوجود معرفت اندکی که آدمی توانسته است از آن تحصیل کند ، در برابر این همه عجایب شگرف ، هر زبانی قوّت تعبیر و بیان ، و هر عددی نیروی اندازه گیری ، و حتّیٰ عقل ما حدود خود را از دست می‌دهد تا آنجا که غرق شگفتی می‌شویم و به سکوت احترام‌آمیز می‌پردازیم و از این راه فکر ما اوج می‌گیرد و خود را با قطعی‌ترین ایمان ، به مقام معرفت آفرینندۀ جهان نائل می‌سازد** . » (مبانی فلسفه ، از دکتر علی اکبر سیاسی ص ۴۹۱)

نابغۀ فیزیک در جهان نو ، البرت اینشتاین نیز درباره تجلّی خداوند درهرجزء ازنظام شگفت انگیز و مدبّرانۀ طبیعت می نویسد: « **مذهب من تکریم جوهر اعلای بی حدّ و انتهائی است که درجزئی ترین چیزی که ما با عقل ناچیز و ضعیف خود درک می کنیم تجلّی می کند . آنچه من از خدا تصوّر می کنم همین علم یقین به وجود یک نیروی عاقلۀ بالاتر از خیال و قیاس و گمان و وَهْم است که در دنیای بیرون از فهم ما مشهود است**». (جهان و اینشتاین ، از لینکلن بارنت ، ترجمه احمد بیرشک ، ص ۱۲۳).

شما این دو گفتار را در برابر دو آیه از قرآن کریم (که حدوده۱/۵ هزارۀ قبل ، در میان قومی دور از تمدّن و فرهنگ نازل شده است) قرار دهید و ملاحظه کنید که آیا حکمت و دانش نوین ، با قرآنِ مُبین

هیچ تعارضی دارد ؟ در آن دو آیه قرآنی چنین میخوانیم :

ماتَریٰ فی خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفاوُتٍ ، هَلْ تَریٰ مِنْ فُطُور؟

ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ إلَیْکَ الْبَصَرُخاسِئاً و هُوَحَسیر (الملک /۳و۴).

« در آفرینش (خدای) بخشنده هیچ نابسامانی نمی‌بینی ، پس به هر سو چشم بگردان ، آیا هیچ خللی ملاحظه می‌کنی ؟

سپس بار دیگر به هر سو چشم بگردان ، دیدگانت خسته و وامانده (از یافتن نابسامانی در نظام جهان) به سوی تو باز می‌گردد .»

امّا دربارهٔ آنچه قرآن کریم از پایان عمر دنیا و ویرانی عالم پیشگویی نموده است ، اگر به آثاری که فیزیکدانهای روزگار ما در این باره نگاشته‌اند نظر افکنیم ، درخواهیم یافت که قرآن مجید ، سخنانی در هزارهٔ پیشین گفته است که امروز ، دانشمندان و نوابغ علوم بدان رسیده‌اند . به عنوان نمونه نگاهی به کتاب « **پیدایش و مرگ خورشید**» اثر ژرژ گاموف ، مفهوم و معنا ی **إذَا الشَمْسُ کُوِّرَتْ** را بصورت علمی برای ما توضیح می‌دهد (البته زوال خورشید ، نمایشگر زوال منظومهٔ شمسی خواهد بود) و این در حالی است که فیلسوفان قدیم : « خَرْق و اِلتیام در افلاک و اجرام سماوی » را امری محال می‌انگاشتند و جهان را پایان ناپذیر تصوّر می‌کردند !

قرآن پس از شرح ویرانی عالم ، برپاییِ جهان تازه‌ای را نوید می‌دهد و از « روزی که زمین و آسمانها به زمین و آسمانهای دیگر تبدیل می‌شوند » سخن می‌گوید : **یَوْمَ تُبَدَّلُ الارضُ غَیْرَالأرْضِ وَالسَمٰوات (ابراهیم/۴۸)** که در آنجا انسان به پاداش و کیفر نیکی‌ها و بدی‌های خود خواهد پیوست ، زیرا که قرآن مجید ادّعا دارد جهان و انسان بی‌هدف و به باطل ساخته نشده‌اند و سرانجام به مقصود غایی و منزلگاه نهایی خود خواهند رسید : **ما خَلَقْنَا السَماءَ وَ الأرضَ و ما بَیْنَهُما باطِلاً (ص /۲۷) أفَحَسِبْتُم أنَمّا خَلَقْناکُم عَبَثاً و أنّکُم اِلَیْنا لا تُرجَعون ؟! (المؤمنون /۱۱۵).**

آیا این نوید قرآنی که پایهٔ نظام طبیعت و حرکت آن بسوی غایت خود استوار است مسئله‌ای شمرده می‌شود که علوم تازه و آزمایشگاههای جدید می‌توانند آنرا باطل کنند ؟ یا حدّاکثر در برابر آن سکوت خواهند نمود ؟

امّا درباره مسئلهٔ الهام و وحی ، باید عرض کنم که باز هم راه قرآن از راهی که فیلسوفان کهن رفته‌اند و دنیای متحوّل ، آنرا انکار می‌نماید کاملاً جداست . فلاسفهٔ قدیم چنین می‌پنداشتند که اجرام آسمانی و افلاک سماوی ، دارای « **نفوس روحانی** » هستند و از امور عالم عنصری آگاهی دارند و « **نفوس مستعدّه** » می‌توانند در خواب یا بیداری با آنها ارتباط پیدا کنند و از اینراه به معرفت کائنات نائل شوند چنانکه ابن سینا به پیروی از فلاسفهٔ مَشّاء ، برهمین رأی رفته است و مثلاً در کتاب « **المَبدءُ و المعاد** » می‌نویسد :

فاماالسَبَبُ فی مَعْرِفَةِ الکائنات فَاتِّصالُ النَفْسِ الانسانیّةِ بِنفوسِ الأجرام السَماوِیّةِ الّتی بانَ لَنا أنّها عالِمَةٌ بِما یَجْرِي فی العالَمِ العنصُريّ ! (المبدء و المعاد، ص ۱۱۷).

یعنی : « کائنات بدان سبب شناخته می‌شوند که روان انسان با نفوس اجرام آسمانی پیوند می‌یابد و برای ما پیش از این روشن شد که اجرام مزبور از آنچه در جهان عنصری می‌گذرد آگاه هستند » !

البته این پندارها در روزگار ما باطل شده است و دانشمندان جدید به « **نفوس فَلَکیّه** » عقیده ندارند و خورشید و ماه و ستارگان را اجرام زنده و آگاه (از احوال بشر و حوادث روزگار)نمی‌دانند تا چه رسد به آنکه اشیاء مزبور را منشاء وحی و الهام بشمار آورند ! با اینهمه دانش نو ، اموری چون « **هشیاری برتر** » و «**روشن بینی**» و « **الهام رؤیا**» و امثال اینها را انکار نمی‌کنند بلکه در «**پاراپسیکولوژی** » مباحثی مطرح می‌شود که از روانشناسی معمولی بسیار فراتر می‌رود و ما را به درک الهامهای روحی و وحی پیامبران ع نزدیک می‌کند .

قرآن کریم نیز بجای ورود به مباحث کهنهٔ فیلسوفان ، در عالم طبیعت وارد شده و نشان می‌دهد

که حشره‌ای چون زنبور عسل بدون آموزش از معلّم و مربّی ، خانه‌سازی می‌کند و عسل فراهم می‌آورد و قرآن ، فرآوردهٔ او را اثر « وحی غریزی » می‌شمارد و آنرا به خداوند نسبت می‌دهد و می‌فرماید : وأوحیٰ رَبُّک إلَی النَّحْل ... (النّحل / ٦٨)» خداوندت به زنبور عسل وحی نمود ...» آنگاه به وحی انسانی می‌پردازد و از رؤیاهای صادق (همچون رؤیای یوسفؑ و ابراهیمؑ) و الهامات روحی (چون الهام به مادر موسیٰ ع) و سرانجام از ارتباط با پیک های قُدسی (همانند وحی محمّد ص) سخن بمیان می‌آورد که بدون آموزش از آموزگاران بشری ،آگاهیها و اطلاعات درستی را دراختیار انسان می‌نهند . میراث بازپسین و روشن اینگونه وحی‌ها ،خود قرآن کریم است که بی استاد و کتاب و مدرسه ، برای پیامبران این اُمّت ، فراهم آمده است .

آیا دنیای تازه و تحوّلات نوین ، کدام راه را برای ابطال این اصول پیدا کرده است ؟!

از اصول قرآنی که بگذریم « **به آموزشهای اخلاقی** » آن می‌رسیم .ما در اینجا فهرست گونه‌ای از این آموزشها را نشان می‌دهیم تا معلوم شود که دنیای جدید با کدامیک از آنها معارضه دارد ؟

۱) عدالت حتّیٰ دربارهٔ دشمنان : ولایجرمنّکم شنآن قوم علیٰ أن لاتعدلوا ، اعدلوا (المائدة / ٨).

۲) راستی در گفتار : قولوا قولاً سدیداً (الأحزاب / ٧٠)

۳) عفو و چشم پوشی از خطاها :و لیعفوا و لیصفحوا (النور /٢٢)

٤) تعهّد در ادای امانت : أن تؤدّوا الأمانات إلیٰ أهلها (النساء /٥٨)

٥) ترحّم و مهربانی بایکدیگر : رحماءُ بینهم (الفتح /٢٩)

٦) سبقت در کارهای خیر : فاستبقواالخیرات (البقرة/١٤٨)

۷) اصلاح میان مسلمانان : أصلحوا ذات بینکم (الأنفال/١)

۸) ترک مجادلات ناروا : و لاتجادلوا...إلاّ بالّتی هی أحسن (العنکبوت/٤٦)

۹) پرهیز از سوء ظنِّ بی دلیل : اجتنبوا کثیراً من الظّن (الحجرات /١٢)

۱۰) پرهیز از تهمت به مردم : ثمّ یرم به بریئاً فقد احتمل بهتاناً و اثماً مبیناً (النساء /۱۱۲)

۱۱) ترک استهزاء دیگران : لایَسخَرْ قومٌ مِنْ قومٍ(الحجرات /۱۱).

۱۲) ترک غیبت دیگران : لایَغْتَبْ بَعْضُکُم بَعْضاً (الحجرات /۱۲).

۱۳) دوری از تکبّر و فخرفروشی : اِنَّ اللهَ لا یُحِبُّ کُلَّ مُختالٍ فَخُور(لقمان /۱۸).

۱٤) دوری از سخنان لغو ویاوه : والذین هم عن اللغو معرضون(المؤمنون /۳).

۱۵) پرهیز از ریخت و پاش و تبذیر : ولا تبذّ ر تبذیراً (الإسراء /۲٦).

۱٦) حفظ پیمان ،حتّیٰ با دشمنان : فأتمّوا الیهم عهد هم الیٰ مدّتِهم(التّوبة /٤).

۱۷) رفتار نیک در برابر رفتار ناپسند : یدرؤون بالحسنة السّیّئة (الرعد /۲۲)

۱۸) گواهی عادلانه ، باوجود زیان شخصی : کونوا قوّامین بالقسط شهداءلله و لو علیٰ أنفسکم(النساء /۱۳۵)

۱۹) جلوگیری از سرکشی هوای نفس : ونهی النفس عن الهویٰ (النازعات /٤۰)

۲۰) حفظ وحدت و دوری از پراکندگی : ولا تکونوا کالّذین تفرّقوا واختلفوا (آل عمران /۱۰۵)

۲۱) عفّت گزینی و پاکدامنی : ولیستعفف الّذین لا یجدون نکاحاً (النور /۳۳)

۲۲) خوش گویی با مردمان : قل لعبادی یقولوا الّتی هی أحسن (الإسراء /۵۳)

۲۳) دفاع نکردن از خائنان : لاتکن للخائنین خصیماً (النساء /۱۰۵)

۲٤) یاری کردن ستمدیدگان : ربّنا أخرجنا من هذه القریة الظالم أهلها واجعل لنا من لدنک ولیّاً(النساء /۷۵)

۲۵) پرهیز از تنازع و کشمکش: ولا تنازعوا فتفشلوا (الأنفال / ٤٦)

۲٦) نیکی به والدین و نزدیکان : وبالوالدین إحساناً و بذی القربیٰ (النساء /۳٦)

۲۷) دوری از عیب جویی و طعنه بر دیگران : وَ یلٌ لکلّ همزة لمزة (الهمزة / ۱)

۲۸) پرهیز از بخل و حرص : و من یوق شحّ نفسه فأولئک هم المفلحون (الحشر /۹)

۲۹) شکیبایی در سختی‌ها و مشکلات : والصّابرین فی البأساء و الضرّاء (البقرة / ۱۷۷)

۳۰) ایثار و از خود گذشتگی بنفع دیگران :یؤثرون علیٰ أنفسهم ولو کان بهم خصاصة(الحشر/۹)

و نظایر این آموزشهای اخلاقی که در قرآن کریم به فراوانی ملاحظه می‌شود ...

آیا خردمندان گیتی ، کدامیک از این تعالیم را انکار می‌کنند و آیا دانشهای نوین بـا کدامیـن بخـش از ایـن آموزه‌ها برخورد دارند؟!

آنچه باقی می‌ماند ، بحث در **قوّامین حقوقی قرآن** است که ظـاهراً نـوگرایـان بـه پـاره‌ای از ایـن قوانیـن اعتراض می‌نمایند ، ولی باید توجه داشت که **اوّلاً** قوانین حقوقی قرآن بر زیربناهایی تکیه دارد که بـدون درنظر گرفتن آنها ، تفسیر قوانین مزبور ممکن نیست . مثلاً قرآن کریم برای « **واحـد خـانواده** » اهمّیـت بسیار قائل شده و با متلاشی شدن آن مخالفت می‌نماید ، ولی در غرب مدّتی است که از اهمّیت این واحد اجتماعی کاسته شده است . از طرفی قوانین حاکم بر خانواده ، با درجه اهمّیتی که برای ایـن واحـد قـائل شویم بستگی دارد. قرآن برای حفظ خانواه ، مرد را (که غالباً به لحاظ قـوای جسـمانی نـیرومندتر از زن است) قیّم خانواده قرار داده و مخارج و حمایت خانواده را بر عهده وی نهاده اسـت (النسـاء / ۳٤) و زن به منزله دستیار او در زندگی شمرده می‌شود .بنابراین به مناسبت آنکه مرد در زندگی بیشتر باید هزینـه کند ، سهم وی را از « میراث » نیز بیش از سهم زن قرار داده است و این امر ، برخـلاف منطـق نیسـت و دلیل بر تحقیر شأن زن نمی‌باشد بویژه که در خلال آیات میراث ، ملاحظه می‌کنیم که گاهی سهام مـرد و زن یکسان و برابر می‌شود چنانکه در سورهٔ نساء می‌خوانیم :

وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ واحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كانَ لَهُ وَلَدٌ (النّساء / ۱۱)

یعنی : « اگر (میّت) فرزندی داشته باشد ، هر یک از پدر و مـادرش (بطـور مسـاوی)یـک ششـم از آنچـه

بجای نهاده است ، سهم دارند ».

پس چنانچه بنای قرآن برآن بود که همواره به زن ، ارج کمتری نهد چرا در اینجا برای پدر و مادر ، سهم مساوی تعیین نموده است ؟! از برخورد با اینگونه مسائل باید فهمید که تقسیم متفاوت میراث ، با مسئولیّت های متفاوت مرد و زن در خانواده پیوند دارد و گرنه قرآن، ملاکِ برتری را تقویٰ شمرده نه جنسیّت ! و می فرماید : **إِنَّ أَکْرَمَکُم عِنْدَ اللّٰهِ أَتقٰیکم** (الحجرات /۱۳) لذا مسائل حقوقی قرآن را نمی توان بدون در نظر گرفتن زیر بنای آنها و به تنهایی تفسیر کرد و باید مسائل مزبور را در ارتباط با یکدیگر مطالعه و ارزیابی نمود . در غرب چنانکه اشاره شد، خانواده به سمت دیگری در حرکت است . بسیاری از مردان و زنان ، به کار و اشتغال در بیرون از خانه روی آورده اند و کودکان را به پرستاران سپرده‌اند . مرد وزن تقریباً مسئولیّتِ یکسان نسبت به خانواده احساس می کنند ، از اینرو تقسیمِ نابرابرِ میراث بنظر آنها موجّه نمی آید . بنابر این مسلمانان در این قبیل امور حقوقی با دنیای غرب « **تفاوت مبنایی** »دارند ولی هیچ دلیلی نداریم که مبنای غربیان برتر و کاملتر از ما باشد بویژه که امروز بسیاری از متفکّران غرب ، نسبت به شکل زندگی خانوادگی در آنجا ، اظهار نگرانی می کنند. کودکانی که زیر نظر پرستاران حرفه ای پرورش می یابند ، از عواطف مادران خود کمتر بهره می برند و کمبود محبّت خانوادگی را بیشتر احساس می کنند. وابستگی زنان بمردان در غرب بدلیل استقلال مالی زن،کاهش یافته و بهمین جهت آمار طلاق بالا رفته است . ما اذعان داریم که با دنیای جدید غرب در این قبیل امور حقوقی همراه نیستیم ولی هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد آنها ، در اینموارد از ما پیشرفته ترند ! مسائل دیگر حقوقی نیز وجود دارد مانند آزادیهای اجتماعی (بصورت افراطی) . تولید آزادِ ثروت (حتیٰ از راههایی چون قمار و ربا خواری و فحشاء !) و دیگر امور که میان تعالیم قرآن و آنچه درغرب می گذرد ، تفاوت آشکار دیده می شود و در همهٔ آنها ، اختلاف ما مسلمانها با غربی ها اختلاف در مبنای کار است زیرا که **حقوق اسلامی** ، **زیر بنای اخلاقی دارد ولی قوانین غربی**

در همهٔ موارد مقیّد به رعایت اخلاق نیست .

ثانیاً در مباحث حقوقی ، معمولاً « **اجتهاد** » از حاکمیّت و نفوذ برخوردار است ، چه بسا « **ضرورتهای جدید** » و «**پیدایش عُسر و حَرَج** » و « **تغییر ماهیّت در موضوعات** » ، « **تفاوت عُرف** » و امثال اینها به تغییر شکل قوانین حقوقی بیانجامد . از اینرو قوانین مزبور همواره و در هر شرایطی ، صورت ثابت و ایستا ندارد بلکه در بسیاری از موارد ، متحوّل و پویا است و با شرائط تازه - بنابر ملاکهای خودش - سازگاری نشان می دهد بویژه که قرآن در خلال آیاتی چند ، بدین قواعد اشاره نموده است مانند : **إلاّ مَا اضْطُرِرْتُم إلیه** (الأنعام /۱۱۹) **ما جَعَلَ علیکُم فی الدّینِ مِنْ حَرَجٍ** (الحج /۷۸) و امثال اینها که راه اجتهاد قرآنی را هموار می کنند .

در بخش دیگر از پرسش‌ درباره « **بازگشت مسلمانان به قرآن** » و آثار آن در پاسخگویی به « **مشکلات و مسائل امروزی** » سؤال شده بود . نخست باید ببینیم که بازگشت به قرآن چه مفهومی دارد ؟ بازگشت به قرآن بمعنای آنستکه مسلمانان ، تقدّم قرآن را نسبت به فلسفه و کلام عرفان و تصوّف و فقه و حدیث و فتویٰ بپذیرند بدین معنی که آراءِبرگرفته از این رشته ها را بر قرآن « تحمیل » نکنند بلکه قرآن را « **امام کُل** » و پیشوای معارف و علوم اسلامی بشمار آورند.

روشن است این کار ، اوّلاً موجب تقریب و نزدیک شدن مسلمانان بیکدیگر میگردد چرا که آنان را درپیرامون یک « **محور مشترک** » گرد می آورد ، چنانکه در قرآن مجید سفارش شده است : **وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمیعاً و لاتَفَرَّقُوا** (آل عمران/۱۰۳) . **ثانیاً** بسیاری از اندیشه های موهوم که از راه فلسفه‌های کهن و تصوّف افراطی و احادیث ساختگی و آراء موجّه فقهی در اذهان مسلمانان وارد شده ، همه را پاکسازی می کند . **ثالثاً** احترام و اهمّیت کلام الٰهی و قوانین خداوند را در اذهان مسلمانان از حرمت افراد و شخصیّت ها بالاتر میبرد و چنین تحوّلی برای جامعهٔ ما که مقدّسین و شخصیّت ها بر قوانین برتری یافته اند و بقول مشهور : « رابطه » جایگزین « **ضابطه** » شده است ! از ضروری ترین امور

شمرده می شود .

اما در سطح جهانی ، قرآن رسالت اصلاح ادیان آسمانی را که به ورطهٔ اختلاف و تحریف کشیده شده اند ، بر عهده دارد (النحل /٦٣و٦٤) در تورات ، **خدای سبحان به صورت انسان جلوه گر شده و در انجیل ، انسان (عیسیٰ مسیح (ع)) به صورت خدا در آمده است** ! در کتب مقدّس به ساحت انبیاء الٰهی نسبت هایی داده شده که آنانرا از اینکه نمونه های اخلاقی و سرمشق بشر باشند ، بکلّی بیرون برده است .

اسکار لند برگ فیزیکدان امریکایی در مقالهٔ خود می نویسد :

« در خانواده های مسیحی ، اغلب اطفال در اوایل عمر به وجود خدایی شبیه انسان ایمان می آورند ... این افراد هنگامی که وارد محیط علمی می شوند و به فرا گرفتن و تمرین مسائل علمی اشتغال می ورزند ،این مفهوم انسانی شکل و ضعیف خدا ، نمیتواند با دلائل منطقی و مفاهیم علمی جور در بیاید و بالنّتیجه بعد از مدّتی که امید هر گونه سازش از بین میرود ، مفهوم خدا بکلّی متروک و از صحنه فکر خارج می شود »(اثبات وجود خدا ، مقالهٔ اسکارلند برگ ، ترجمهٔ احمد آرام ، ص ١٦).

قرآن کریم ، اوصاف خداوندی را از « **تعطیل** » و « **تشبیه** » بیرون می برد : **لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ و هُوَ السمیعُ البَصیر** (الشوریٰ/١١) و پیروان ادیان را از «**غُلوّ**» و « **تقصیر** » برحذر میدارد **قُلْ یا أهلَ الکتابِ لا تَغْلُوا فی دینِکم غَیْرَ الحَقِ** (المائدة / ٧٧) و بدین وسیله علاوه بر « **پاکسازیِ فرهنگ مسلمانان**» ، ادیان و کتب مقدّس را که بدام تحریف افتاده اند، اصلاح میکند و اینست دلیل نیاز ما و جهانیان به این بازپسین وحی خداوندی .

والسّلامُ علیٰ مَنِ اتّبع الهدیٰ

مصطفی حسینی طباطبایی

مهر ۱۳۷۹ هـ.ش. مطابق با رجب ۱۴۲۱ هـ.ق.